

کارکرد جبر در گفتمان فکری حافظ (تحلیلی مبتنی بر نظریه لاکلو و موف)

سیدحسین جعفری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان

سعید زهره‌وند*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان

علی حیدری

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان

چکیده

اندیشمندان موضوع جبر در شعر حافظ را بسیار مورد بررسی قرار داده و آرای مختلفی را در این زمینه مطرح کرده‌اند. برخی این اصطلاح را، مانند بسیاری از اصطلاحات موجود در شعر او، وسیله‌ای برای آفرینش ادبی پنداشته‌اند؛ بعضی آن را ابزاری برای توجیه گفتارهای رندانه تلقی کرده‌اند؛ بسیاری دیگر نیز آن را معلول جبرگرا بودن حافظ دانسته‌اند. با توجه به شیوه آفرینش ادبی، جهان‌بینی و روح حاکم بر شعر حافظ که نشان از نوعی آزاداندیشی دارد و همچنین تناقضی که میان اصلاح‌طلبی و باور به جبر حاکم است، اگرچه قائل شدن به دو مورد نخست به‌خصوص استفاده از این اصطلاحات برای آفرینش ادبی صحیح به نظر می‌رسد، برقراری رابطه میان جبرگرایی و جهان‌بینی حافظ بسیار دشوار است.

* نویسنده مسئول: zohrevand46z@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۹

یکی از شیوه‌هایی که می‌تواند ضمن به‌رسمیت شناختن تفاوت برداشت‌ها، از گزاره‌های جبرگرایانه فهمی نزدیک به جهان‌بینی حافظ ارائه دهد، خودداری از مبنا قرار دادن مفاهیم برآمده از ظاهر تکبیت‌ها و سعی در به‌دست آوردن فهمی عمیق‌تر از شعر حافظ براساس روشی علمی است. از این رو در مقاله حاضر سعی شده است با استفاده از رویکرد ارنستو لاکلو و شانتال موف، لایه‌های زیرین گزاره‌های جبرگرایانه شعر حافظ بررسی شود و طبق پیش‌فرض‌های تحلیل انتقادی گفتمان، مبنی بر غیرشفاف بودن زبان در انتقال مفاهیم و تأثیر زبان در فهم واقعیت‌ها، نشان داده شود که هدف غایی حافظ از به‌کار بردن مفاهیم جبرگرایانه، نه بیان باور به جبر، بلکه ایجاد فضای لازم برای بسط ایدئولوژی گفتمان رندی و سست کردن هژمونی گفتمان زاهدانه است که از قرن‌ها قبل، بر فضای فرهنگی ایران تسلط داشته است.

واژه‌های کلیدی: تحلیل انتقادی گفتمان، جبر، گفتمان رندی، حافظ.

۱. مقدمه

موضوع جبر در دیوان حافظ حضوری ملموس دارد و برخی از حافظ‌پژوهان با مبنا قرار دادن چند بیت، نظرات مختلف و گاه متضادی در تحلیل و تبیین گزاره‌های مرتبط با آن ارائه داده‌اند. در روزگار ما، با ورود نظریه‌های جدید خوانش و فهم متن، تصور می‌شود می‌توان درکی دیگرگونه از جبر در شعر حافظ به‌دست داد تا سازگاری بیشتری با روح شعر او داشته باشد و ضمن پذیرش اصل امکان فهم‌های مختلف از متون یکسان، برخی از تضادها و تناقضات موجود در این حوزه، از جمله تناقض میان مجبور دانستن انسان و آزاداندیشی و نگاه انتقادی، را مرتفع کند.

تحلیل انتقادی گفتمان حوزه بینارشته‌ای نسبتاً جدیدی است که این امکان را به ما می‌دهد تا با استفاده از آن، لایه‌های مختلف متون را بکاویم و با گذر از ظاهر کلام به مفاهیم عمیق‌تری برسیم. با عنایت به پیچیدگی‌های فرایند فهم و دیگر خصوصیات این حوزه، از قبیل عدم محدودیت معنای اثر به مقاصد مؤلف، و تغییر معنای اثر با تغییر

بافت فرهنگی و تاریخی حوزه فهم، تحلیلگران انتقادی گفتمان معتقدند اصول و ارزش‌هایی که شالوده متن را می‌سازند، در مواقعی صریحاً بیان نمی‌شوند. این ارزش‌ها گاه در صورت متن نهان هستند و هدف از تحلیل انتقادی گفتمان آشکار کردن همین ارزش‌ها و جایگاه‌های نهان در صورت متن است (پالتریچ، ۱۳۹۶: ۲۲۷). از این رو در این مقاله سعی شده است براساس نظریه تحلیل انتقادی گفتمان لاکلاو و موف، خوانشی متفاوت از گزاره‌های جبرگرایانه حافظ صورت گیرد تا بتوان ضمن به دست دادن شناختی دیگر از کارکرد گزاره‌های جبرگرایانه شعر حافظ، بخشی از نحوه تعامل منتقدی مصلح با جامعه بحران‌زده قرن هشتم منطقه فارس تبیین شود.

۱-۱. سؤالات پژوهش

- با توجه به وجود گزاره‌های جبرگرایانه در شعر حافظ، آیا او مانند اشاعره به مجبوربودگی انسان اعتقاد داشته است؟
- در صورت اعتقاد نداشتن حافظ به جبر، گزاره‌های جبرگرایانه شعر او را چگونه می‌توان تبیین کرد؟

۲-۱. فرضیات پژوهش

- علی‌رغم باور غالب حافظ پژوهان، حافظ با توجه به دارا بودن روحیه انتقادی، اصلاح‌طلبی و ایجاد تغییرات خودخواسته در دنیای ذهنی و عینی، به جبر اعتقاد جدی ندارد.
- او در روزگاری که معضلات بنیادینی مانند دروغ و ریا توسط نهادهای به ظاهر مقدس ترویج می‌شود، از بخش مهمی از گزاره‌های حاوی مفهوم جبر استفاده می‌کند تا با برجسته‌سازی گفتمان خودی و حاشیه‌رانی گفتمان رقیب، قدرت گفتمان زاهدانه را سست کند و دامنه هژمونی گفتمان خودی را بسط دهد.

۳-۱. پیشینه تحقیق

از میان نویسندگانی که درباره شعر حافظ قلم زده‌اند، کمتر کسی را می‌توان یافت که موضوع جبر و یا جبر و اختیار در شعر او را نکاویده و بخشی از اثر خود را به این موضوع اختصاص نداده باشد. از جمله آثاری که در این زمینه منتشر شده، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مقاله «جبرگرایی حافظ، باور یا ابزار؟» از اصغر دادبه (۱۳۷۷): دادبه در این مقاله نحوه تعامل حافظ با زبان را کاویده و مطابق نظریه محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۷۳: ۴۳۵)، باور دارد که حافظ از بسیاری از اصطلاحات به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به اهدافی دیگر استفاده کرده است. اگرچه هر دوی این محققان به نگاه ابزاری حافظ در کاربست اصطلاحات مختلف اعتقاد دارند، در هدف غایی او اختلافی جزئی در آرای آن‌ها دیده می‌شود: شفیعی کدکنی آفرینش ادبی را هدف نهایی حافظ می‌داند؛ اما روزه علاوه بر آن، موارد دیگر از جمله شکوه و شکایت، طنز و نقد را هم جزو اهداف حافظ ذکر کرده است. مقاله «نسبت حافظ با مجبره و اشاعره» اثر محمد مشهدی‌نوش آبادی (۱۳۹۰): نویسنده در این مقاله به دنبال اثبات این موضوع است که حافظ خود به جبر اعتقادی نداشته و از این موضوع صرفاً برای رویارویی و پاسخ‌گویی به نکته‌گیری ملامتگران و توجیه شیوه رندی خود استفاده کرده است. مقاله «حافظ و مقوله جبر و اختیار» نوشته مهدی دشتی (۱۳۹۲): دشتی در این مقاله، آرای ۴۵ نفر از حافظ‌پژوهان و منتقدان را در این باب گردآوری و نقد کرده است. به‌نوشته او، ۲۵ نفر از پژوهشگران به جبرگرایی حافظ قائل بوده‌اند، شش نفر او را از اختیارپویان دانسته و مابقی در این حوزه وارد نشده‌اند. خود نویسنده بعد از ذکر آرای مختلف، حافظ را تقریباً نزدیک به اهل اعتدال دانسته است.

از آنجا که شیوه تحلیل گفتمان رویکرد مطالعاتی بینارشته‌ای نسبتاً جدیدی محسوب می‌شود، آثاری که از این رویکرد برای تحلیل شعر حافظ استفاده کرده باشند،

زیاد نیست؛ با این حال، می‌توان از مقالات «غزل حافظ، عرصه تقابل دو گفتمان» نوشته فرزانه سجودی (۱۳۸۶) و «جامعه‌شناسی غزل حافظ با تکیه بر شیوه تحلیل گفتمان انتقادی» به قلم فرهاد طهماسبی (۱۳۹۱) در این حوزه نام برد. طهماسبی بدون توجه به شیوه‌های مطرح تحلیل گفتمان، برخی از مفاهیم و نشانه‌ها را به‌عنوان گفتمان‌های موجود در شعر حافظ معرفی کرده و معتقد است اگرچه حافظ تحت تأثیر تفکر جبرگرایانه دوره خود بوده، تسلیم محض محسوب نمی‌شود. سجودی در مقاله خود به نحوی بهتر به معرفی دو گفتمان مطرح شعر حافظ، یعنی گفتمانی که حول دال مرکزی زهد و گفتمان دیگری که حول دال مرکزی رند شکل گرفته، پرداخته و به برخی از ایدئولوژی‌های آن‌ها اشاره کرده است.

۴-۱. چارچوب نظری تحقیق

ساختارگرایان جزو اولین کسانی بودند که با پشتوانه مطالعاتی سوسور تا لوی - استروس، نظریه‌هایی بدیع در حوزه زبان‌شناسی و فهم متن پدید آوردند. یکی از مهم‌ترین مواردی که باعث شد زبان‌شناسی راه‌های جدیدی در حوزه فهم متون پدید آورد، دریافت‌های خاص درباره رابطه زبان و واقعیت بود. زبان‌شناسان جدید زبان را نه تنها وسیله‌ای برای انتقال اطلاعات، بلکه به‌عنوان دستگاهی خلاق پذیرفتند که جهان اجتماعی را می‌سازد و درعین حال به‌همراه آن، هویت‌ها و روابط اجتماعی را هم به‌وجود می‌آورد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۴: ۳۰). قائل شدن به خلق هویت‌ها و روابط اجتماعی به‌وسیله زبان، درک نو از نحوه رابطه زبان با واقعیت و... گام بلندی بود که زبان‌شناسی را به ابداع حوزه مطالعاتی بینارشته‌ای جدیدی به‌نام تحلیل گفتمان سوق داد.

اگرچه تحلیل گفتمان تاکنون راه پرفرازونشینی را طی کرده و اندیشمندان بسیاری سعی کرده‌اند این اصطلاح را به‌طور دقیق تعریف کنند، پس از گذشت چندین دهه،

به سبب گستردگی بسیار زیاد حوزه عمل این دانش بینارشته‌ای و متفاوت بودن خصوصیات دانش‌های گوناگونی که از آن استفاده می‌کنند، تعریف کاملی از آن دیده نمی‌شود (سلطانی، ۱۳۹۶: ۲۷) و ما در اینجا ناچاریم برای دیدن تصویری نسبتاً جامع، از چند منظر به آن بنگریم.

۱-۴-۱. تحلیل گفتمان ساخت‌گرا

زلیک هریس اولین زبان‌شناسی است که تحلیل گفتمان را در مقاله خود به کار برد. او تحلیل گفتمان را شیوه‌ای برای بررسی صورت‌گرایانه جمله و متن معرفی کرد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۷۹). به پیروی از هریس، زبان‌شناسان ساخت‌گرا گفتمان را مجموعه‌ای از جملات دانستند که با هم ارتباط ساختاری دارند. این گروه دیدی صورت‌گرایانه و ساختارگرایانه از سازه‌های بزرگ‌تر از جمله داشتند و تحلیل گفتمان را به مثابه نگاه صورت‌گرایانه به متن معرفی کردند (پارمحمدی، ۱۳۹۳: ۱۲). طبق تصور ایشان، همان‌گونه که دستور زبان برای مطالعه واج، تک‌واژ، واژه و... در جمله به کار می‌رود، تحلیل گفتمان نیز حوزه مطالعه متن در واحد بالاتر از جمله و وسیله‌ای برای بررسی صوری چگونگی ساخته شدن واحدهای معناداری همچون پاراگراف، مکالمه و مصاحبه در زبان گفتاری یا نوشتاری است و پس از شناخت رابطه جملات با همدیگر، کلیت آن چیزی را که نتیجه این روابط است، آشکار می‌کند.

اگرچه زبان‌شناسی ساخت‌گرا با این نظریه فرصت مناسبی را در اختیار حوزه تحلیل متن قرار داد، ایراد مهمی باعث می‌شد که این شیوه نتواند به تبیین منطقی متن پردازد و آن، بی‌توجهی به بافت موقعیتی و یا همان محیط و فضایی بود که متن در آن شکل می‌گیرد.

۲-۴-۱. تحلیل گفتمان نقش گرا

دومین مرحله‌ای که تحلیل گفتمان پشت‌سر گذاشت، نقش‌گرایی است. زبان‌شناسی نقش‌گرا از بعضی جنبه‌ها در پی جبران کمبودهای زبان‌شناسی ساخت‌گرا بود. نقش‌گرایان برای نیل به این مقصود، برخلاف ساخت‌گرایان، بر نقش ارتباطی زبان متمرکز شدند و ضمن بررسی زبان، مستقل از ویژگی‌های ذهنی، به این نتیجه رسیدند که هدف اصلی زبان ارتباط میان انسان‌هاست و صورت زبان در خدمت نقش ارتباطی آن است (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۸۸).

نقش‌گرایان در مطالعات خود یک قدم بسیار مهم از ساخت‌گرایان جلوتر آمدند و آن‌هم لحاظ کردن عوامل بافتی در شکل‌گیری گفتمان بود. اما دقت نقش‌گرایان در این زمینه نمی‌توانست برخی از معضلات را حل کند؛ زیرا اگرچه آنان به بافت اهمیت می‌دادند، منظورشان از بافت بسیار محدود بود و شامل محیط‌های بلافصلی مانند محیط کلاس و کار بود که زبان در آنجا به‌کار می‌رود. درمقابل این زبان‌شناسان، برخی دیگر معتقد شدند «پرداختن به هر نوع تعامل زبانی در هر نوع از تبادل کلامی، نه تنها صداها و چیزهای دیدنی مجاور و پیرامون آن رخداد را دربرمی‌گیرد، بلکه کل تاریخ فرهنگی مشارکان و نوع اعمالی را هم که در آن درگیرند، شامل می‌شود» (هلیدی و حسن، ۱۳۹۳: ۵۵). وارد کردن بافت موقعیتی در وسیع‌ترین معنای آن، به‌همراه پیشنهادها و برخی دیگر از زبان‌شناسان، فیلسوفان و اندیشمندان علوم اجتماعی، مانند وارد کردن مفاهیمی چون ایدئولوژی، قدرت و هژمونی در حوزه زبان، باعث شد این مطالعات از دو مسیر زبان‌شناسی و علوم انسانی راهی تازه بیابد که با نام جدید تحلیل انتقادی گفتمان شناخته شد.

۳-۴-۱. تحلیل انتقادی گفتمان

تحلیل انتقادی گفتمان، رویکرد ویژه‌ای در مطالعات گفتمانی است که بخشی از آن «ریشه در آرای میشل فوکو فیلسوف فرانسوی دارد. قائلان این رویکرد انتقادی باور دارند عواملی چون بافت تاریخی، روابط قدرت در جامعه، نهادها و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی و ایدئولوژیکی، متن و یا صورت زبان و معانی را به وجود می‌آورند» (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۴۰). میشل فوکو بعد از سال ۱۹۷۰م، تحت تأثیر نیچه، به تدریج قدرت را منشأ همه امور و خالق همه چیز از جمله معرفت و مفهوم صدق یا همان حقیقت معرفی کرد و معتقد بود قدرت همه چیز مانند قلمرو اشیا و چیزها، واقعیت و نحوه کاربرد مفهوم صدق را خلق می‌کند (بهرام‌پور، ۱۳۷۹: ۱۷) و گفتمانی که می‌سازد بزرگ‌تر از زبان است و کل حوزه اجتماع را دربرمی‌گیرد و به نوعی نظام دانایی را شکل می‌دهد که سوژه‌ها و فاعلان اجتماعی آن را می‌پذیرند.

در ادامه این مباحث، متفکرانی مانند هاج، گونتر گراس و فرکلاف در دهه هشتاد و نود میلادی با ایجاد سازوکار جدید به نوعی از خوانش انتقادی دست یافتند که می‌توانست تأثیرات ایدئولوژی و قدرت را در متن نشان دهد (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۴۷) این افراد مانند فوکو باور داشتند:

ساده‌لوحانه خواهد بود اگر گفت‌وگو بین افراد، حتی در سطح مطالعات خرد، را مستقل از مسائل گفتمانی همچون قدرت، ایدئولوژی و ساختار و نهادهای اجتماعی بدانیم؛ چراکه زبان و قدرت و زبان و گفتمان با یکدیگر رابطه دیالکتیکی دارند؛ یعنی زبان گفتمان را و گفتمان به نوبه خود زبان را می‌سازد (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۵۸).

پس سعی کردند با ابداع شیوه مطالعاتی جدید، سلطه و عدم رعایت عدالت اجتماعی را که از طریق نوشتار و گفتار در بافت اجتماعی و سیاسی خاصی صورت می‌گیرد، بررسی نمایند و شکل‌های استفاده غیرمشروع از قدرت جمعی را آشکار کنند؛ از این

رو پاسخ به مسائلی مانند چگونگی شکل‌گیری روابط اجتماعی، هویت، دانش و قدرت از طریق متون نوشتاری و گفتاری، و چگونگی شکل‌گیری نهادها و مؤسسات اجتماعی از طریق گفتمان به مباحث اصلی تحلیل انتقادی گفتمان تبدیل شد (یارمحمدی، ۱۳۹۳: ۱۶).

یکی از مهم‌ترین نقش‌هایی که این رویکرد برعهده دارد، آگاه کردن سوژه از وضعیت خود و پرده برداشتن از فریبی بزرگ است. اغلب، فاعلان نهادی، مطابق صورت‌بندی ایدئولوژیک - گفتمانی، در جایگاه فاعلانی پرورش می‌یابند که ممکن است از ریشه‌های ایدئولوژیکی گفتار و رفتار خود آگاه نباشند و تمامی آنچه را که از طرف نهادهای اجتماعی صادر می‌شود، به‌عنوان چیزی که عقل سلیم غیرایدئولوژیک مطرح می‌کند، بپذیرند. تحلیل انتقادی گفتمان می‌کوشد این‌گونه طبیعی‌شدگی‌ها را روشن کند و به بیان کلی‌تر نقش اجتماعی گفتمان را که ماهیتاً از دید مشارکین مخفی می‌ماند، آشکار نماید (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۶).

۲. جبر در شعر حافظ

بسیاری تصور می‌کنند استفاده حافظ از اصطلاحات یک حوزه خاص، دلیل اعتقاد و ورود او به آن حوزه تخصصی است؛ درحالی‌که برخی دیگر این نظر به‌ظاهر معقول را نمی‌پذیرند. گروه اخیر باور دارند استفاده گاه‌به‌گاه و پراکنده حافظ از اصطلاحات کلامی، به‌ویژه اصطلاحات جبرگرایانه، را نمی‌توان دلیل وجود دغدغه‌های کلامی او دانست؛ همان‌گونه که وجود چند اصطلاح نجومی دلیل منجم بودن او نیست. درواقع حافظ این اصطلاحات را ماده خامی برای نیل به اهداف مختلف دیگر مانند شکوه و شکایت، طنز و نقد (دادبه، ۱۳۷۷: ۲۲ و ۳۵) و آفرینش ادبی به‌کار برده است (شمیسا، ۱۳۸۸: ۵۲). این حکم نه‌تنها درباره مفاهیم مرتبط با اصطلاحات نجومی و کلامی، بلکه براساس دیدگاه برخی دیگر از صاحب‌نظران، درباره بسیاری از اصطلاحات تخصصی

دیگر از جمله اصطلاحات عرفانی نیز صادق است (برای آگاهی بیشتر ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۱۰؛ خرمشاهی، ۱۳۸۲: ۲۱۳؛ شفیع‌کدکنی، ۱۳۷۳: ۴۳۵).

افرادی که جبرگرا بودن حافظ را باور دارند، مهم‌ترین دلایل خود را به دو نشانه درون‌متنی و چند نشانه برون‌متنی معطوف کرده‌اند. نخستین دلیل وجود گزاره‌های فراوانی است که به‌زعم ایشان، حافظ در آن‌ها صراحتاً مفاهیمی را پرورده که به مجبوربودگی انسان اشاره می‌کند؛ مانند:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده‌ست

(حافظ، ۱۳۸۷: ۵۴)

در کنار این استدلال، با عنایت به اینکه اغلب این حافظ‌شناسان مفاهیم آشکار و مستقیم را در مرکز توجه قرار می‌دهند، گزاره‌های بی‌شماری را که حافظ در آن‌ها به نقد اجتماعی پرداخته و باور خود به توان انسان در تغییر سرنوشت خویش و طبیعتاً مختار بودن آدمی را نشان داده، نادیده می‌گیرند؛ حتی گاه ابیات مرتبط با مختار بودن انسان را که منحصر به چند بیت مشهور است، نیز نه نشان‌دهنده اعتقاد به اختیار، بلکه هیجانانگیزی شاعر می‌دانند (دشتی، ۱۳۹۲: ۴۳). دلیل دوم معتقدان جبرگرا بودن حافظ گزاره‌هایی است که در آن‌ها از مفهوم یا اصطلاحی استفاده شده که بازتاب‌دهنده باورهای اشاعره است. برخی وجود این اصطلاح‌ها را دلیل اشعری بودن حافظ دانسته و به جبرگرایی او قائل شده‌اند (خرمشاهی، ۱۳۸۲: ۲۶۶). از این موارد که نشانه‌های چندی در شعر حافظ دارد، می‌توان به این نمونه اشاره کرد:

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم

(حافظ، ۱۳۸۷: ۴۷۷)

علاوه بر این نشانه‌های درون‌متنی، بافت موقعیتی نیز واجد شرایطی است که برخی افراد از آن برای اثبات جبرگرا بودن حافظ استفاده کرده‌اند. مثلاً با نشان دادن فضای اعتقادی قرن هشتم منطقه فارس، باور اساتید حافظ (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۷ و ۳۷) و

روح اعتقادی جبرگرای حاکم بر حوزه تصوف، به این نتیجه رسیده‌اند که حافظ باید صوفی و اشعری باشد و با عنایت به اینکه اعتقاد به جبر یکی از اصول اعتقادی اشاعره و بسیاری از متصوفه است، حافظ را جبرگرا دانسته‌اند (دشتی، ۱۳۵۲: ۱۹).

۱-۲. نشانه‌های درون‌متنی

ابیاتی که در طول تاریخ حافظ‌پژوهی به‌عنوان دلیل جبرگرا بودن حافظ مورد استناد قرار گرفته‌اند، در سه بخش دسته‌بندی می‌شوند. به‌سبب فراوانی این نمونه‌ها، برای هر بخش به‌صورت اتفاقی ده بیت انتخاب و تحلیل شده است.

۱-۱-۲. بخش نخست: گفتمان عاشقانه و عارفانه

۱. بر من جفا ز بخت من آمد و گرنه یار حاشا که رسم لطف و طریق کرم نداشت
(حافظ، ۱۳۸۷: ۱۰۹)
۲. نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
(همان، ۴۲۸)
۳. حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی
(همان، ۶۲۱)
۴. نفس برآمد و کام از تو بر نمی‌آید فغان که بخت من از خواب در نمی‌آید
(همان، ۳۱۹)
۵. بخت حافظ گر از این‌گونه مدد خواهد کرد
زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود
(همان، ۲۷۹)
۶. سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد
تا روی در این منزل ویرانه نهادیم
(همان، ۵۰۵)

۷. حافظ گمشده را با غمت ای یار عزیز اتحادی‌ست که در عهد قدیم افتاده‌ست
(همان، ۵۳)
۸. مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد ولی چه سود که سر رشته در رضای تو بست
(همان، ۴۷)
۹. حافظ ز خوب‌رویان بخت جز این قدر نیست
گر نیست رضایی، حکم قضا بگردان
(همان، ۵۲۳)
۱۰. مرا مهر سیه‌چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
(همان، ۲۲۲)
- ۲-۱-۲. بخش دوم: گفت‌وگو اجتماعی**
۱. ما آزموده‌ایم در این شهر بخت بیرون کشید باید، از این ورطه رخت خویش
خویش
(همان، ۳۹۳)
۲. فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس
(همان، ۳۶۴)
۳. سبب می‌رس که چرخ از چه سفله‌پرور که کام‌بخشی او را بهانه بی‌سببی است
شد
(همان، ۸۹)
۴. ز بخت خفته ملولم بود که بیداری به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند
(همان، ۲۵۲)
۵. خوش کرد یآوری فلکت روز داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
(همان، ۶۱۳)
۶. هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت کندم قصد دل ریش به آزار دگر
(همان، ۳۴۱)

۷. بر آستانه تسلیم سر بنه حافظ
که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد
(همان، ۲۱۱)
۸. بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی نهاده کنی
(همان، ۶۵۵)
۹. گر رنج پیش آید و گر راحت ای حکیم
نسبت مکن به غیر که این‌ها خدا کند
(همان، ۲۵۰)
۱۰. دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت
دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
(همان، ۳۴۴)

۲-۱-۳. بخش سوم: گفتمان انتقادی

۱. حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
ما را خدا ز زهد ریا بی‌نیاز کرد
(همان، ۱۳۳)
۲. من ز مسجد به خرابیات نه خود افتادم
اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
(همان، ۱۵۰)
۳. برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر
که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
(همان، ۳۹)
۴. مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند
که اعتراض بر اسرار علم غیب کند
(همان، ۲۵۳)
۵. مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند
هر آن قسمت که آنجا شد کم و افزون نخواهد شد
(همان، ۲۲۲)
۶. نصیحت‌گوی رندان را که با حکم قضا جنگ است
دلش بس تنگ می‌بینم مگر ساغر نمی‌گیرد
(همان، ۲۰۲)
۷. برو ای ناصح و بر دردکشان خرده مگیر
کارفرمای قدر می‌کند این، من چه کنم
(همان، ۴۶۸)
۸. در کوی نیکنایمی ما را گذر ندادند
گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را
(همان، ۸)

۹. مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او
(همان، ۵۵۱)
۱۰. بد رندان مگوی ای شیخ و هُش دار که با حکم خدایی کینه داری
(همان، ۶۰۷)

۲-۲. تحلیل داده‌ها

از جمله ساختارهای گفتمان‌مدار گزاره‌های مذکور واژه‌های بخت و معادل‌های آن (دوران چرخ، فلک و حکم آسمان)، ازل و برابر آن (الست)، رند و معادل آن (دردکش) و زاهد و برابری آن (شیخ و ناصح) هستند که فراوان در شعر حافظ یافت می‌شوند. به جز حضور پررنگ این واژه‌ها در نمونه‌های موجود، واژه بخت به‌تنهایی حدود ۶۵ بار، ازل و الست حدود ۳۸ بار، رند بیش از ۷۰ بار و زاهد و شیخ بیش از ۷۰ بار در دیوان حافظ تکرار شده که بخش عمده‌ای از این موارد جزو ساختارهای گفتمان‌مداری هستند که عبارت‌بندی افراطی در آن‌ها مشاهده می‌شود و توجه خاص شاعر به این واژه‌ها گویای باور او به گفتمانی ویژه است. از این منظر، داده‌های فوق دارای مشخصاتی به این شرح‌اند:

در بخش اول، در شش مورد که همه در حوزه گفتمان عاشقانه قرار دارند، بخت کنشگر اصلی است و سرنوشت انسان‌ها را رقم می‌زند. برخلاف این گزاره‌ها، در چند گزاره معدود دیگر (ابیات ۲ و ۶) که به گفتمان عارفانه تعلق دارند، به‌جای بخت، واژگان استاد ازل و سلطان ازل و در یک مورد عنصر پیرامونی عهد قدیم کنشگر معرفی شده‌اند که استفاده از همه این نشانه‌ها نوع نگاه حافظ به هریک از این گفتمان‌ها و درجه اهمیتشان را مشخص می‌کند.

در بخش دوم، در ابیات ۱ و ۴ از بخت، در ابیات ۲، ۵ و ۶ از فلک، در نمونه ۳ از چرخ و در بیت ۷ از روزگار به‌عنوان عامل جبر نام برده شده که در نظام دانایی عامه،

همه مترادف محسوب می‌شوند. در این بخش، فقط در نمونه ۹ خداوند کنشگر معرفی شده است که با سایر نمونه‌ها تفاوت دارد و عمق توجه شاعر به این بخش را نشان می‌دهد. در نمونه ۲، مردم نادان و اهل فضل را می‌توان به ترتیب سوء تعبیر و حسن تعبیر دانست و سغله‌پرور بودن چرخ نیز می‌تواند نوعی عبارت‌بندی دگرسان محسوب شود.

در بخش سوم، داده‌ها از لحاظ مشارکین با اغلب گزاره‌های دو مورد قبلی متفاوت است. در نمونه‌های ۱، ۲، ۳ و ۵ از روز ازل یا الست به‌عنوان عناصر پیرامونی و در بیت ۴ از علم غیب یاد شده که همه از نشانه‌های مهم نظام دانش و باور فرهنگ اسلامی هستند و خداوند را کنشگر هستی معرفی می‌کنند. در ابیات ۶ و ۸ حکم قضا، در بیت ۷ کارفرمای قدر و در ابیات ۹ و ۱۰ مستقیماً خداوند کنشگر اصلی و عامل جبر معرفی شده است.

همچنان که در شواهد مزبور دیده می‌شود، وقتی از بخت و اقبال به‌منزله عامل جبر سخن به میان می‌آید، عقیده براساس گفتمانی خاص شکل می‌گیرد که ریشه آن را باید در دانش فولکلوریک زمان جست. اگرچه هژمونی این گفتمان در دوره‌هایی کم و زیاد می‌شود، هیچ‌گاه به صفر نمی‌رسد. اگر حدیث نفس یا گفت‌وگوی انسان‌های مدرن امروزی را هم در این دو عرصه بررسی کنیم، نمونه‌هایی از قائل شدن به سببیت بخت و اقبال در سرنوشت، به‌خصوص در زمان بروز هیجانات و غلیانات روحی، را خواهیم دید. درمقابل این نمونه‌ها، وقتی حافظ وارد مقوله‌های دیگر مانند گفتمان عرفانی می‌شود، عامل جبر عوض می‌گردد. از این رو می‌توان گفت حافظ وقتی فضای گفتمانی را تغییر می‌دهد و مطالبی با عمق یا ارزش بیشتری را مطرح می‌کند، به مقتضای حال به باوری متفاوت می‌گراید.

این مفهوم در رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان لاکلاو و موف به‌روشنی قابل توضیح است و می‌تواند در تبیین گفتمانی بودن فهم ما از جهان درون و بیرون ذهن مؤثر

باشد؛ به این صورت که هیچ مقوله‌ای در جهان یافت نمی‌شود که به‌خودی‌خود دارای معنای قابل فهم باشد و هر پدیده برای معنی‌دار شدن باید در قالب گفتمانی قرار گیرد (سلطانی، ۱۳۹۶: ۷۲). به عبارت دیگر اگرچه پدیده‌های فیزیکی وجود دارند و اموری واقعی محسوب می‌شوند، صرفاً از طریق گفتمان‌ها معنا می‌یابند و این گفتمان‌های حاکم بر ذهن ما هستند که هم فهم ما از واقعیت را می‌سازند (یورگنسن و فیلیس، ۱۳۹۴: ۲۹) و هم شکل‌دهنده‌ی تصویری هستند که از هویت خودمان داریم (میلز، ۱۳۹۲: ۲۴).

به‌جز موارد یادشده، عناصر پیرامونی مسجد و خرابات هم به‌علت حضور پررنگ در شعر حافظ جزو عبارت‌بندی‌های افراطی کلام او محسوب می‌شوند. خرابات و میخانه از یک سو و مسجد و صومعه از سوی دیگر و مترادف‌های آن‌ها، اسم‌مکان‌هایی هستند که جمعاً بیش از دویست بار در شعر حافظ استفاده شده‌اند. این نشانه‌ها تقابلی جدی را شکل داده‌اند و بسته به اینکه هر مکان به کدام گروه تعلق داشته باشند، خوب یا بد معرفی می‌شوند. وجود تقابل‌های موجود در گزاره‌های بخش سوم و نمونه‌های دیگری از آن‌ها در شعر حافظ، در تحلیل انتقادی گفتمان به موضوع بسیار مهمی منجر می‌شود که برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی نام دارد (سلطانی، ۱۳۹۶: ۱۱۲) و در معرفی جهان‌بینی این شاعر عهده‌دار نقش مهمی است.

اگر از این بُعد به گزاره‌های موجود بنگریم، خواهیم دید که داده‌های بخش سوم که ناظر به جبر در عقیده هستند، مهم‌ترین گزاره‌های این سه بخش در معرفی جهان فکری حافظ محسوب می‌شوند و گفتمانی را شکل می‌دهند که از جهت نقش مشارکین و تعاملی که در میان آن‌ها جاری است، با دو گفتمان قبلی تفاوت بنیادی دارد. از لحاظ مشارکین موجود، در بخش اول، با سه مشارک خداوند، عاشق و موجود جاندار پنداشته‌شده‌ای به‌نام بخت و فلک روبه‌رویم. در بخش دوم نیز با دو مشارک، یعنی فردی که زندگی بر وفق مراد او نیست و بخت و فلک که تقدیر او را رقم

می‌زند، مواجهیم. اما در بخش سوم، عموماً سه مشارک با شرایط خاص دیده می‌شود: نخست، مشارکی که گاه با ضمائر من و ما، گاهی با عنوان حافظ و در بیشتر اوقات با عبارت‌بندی افراطی رند ظاهر می‌شود؛ دوم، مشارکی که گاه به شکل ضمائر او و آن‌ها، گاهی با عبارت‌بندی‌های دگرسان ناصح و فضول و در بیشتر موارد با عبارت‌بندی‌های افراطی زاهد و شیخ معرفی می‌شود؛ سوم، مشارکی که اغلب خداوند و یا عناصر پیرامونی الست و ازل است که گاه به جای خداوند به کار می‌رود.

۲-۲-۱. رند به مثابه دال مرکزی گفتمان حافظ

واژه‌های مرتبط با دو سوی معادله موجود در گزاره‌های بخش سوم، مانند رند و زاهد، و عناصر مرتبط با آن‌ها، یعنی خرابات و مسجد، که همگی با هم گفتمان‌های متقابل را شکل می‌دهند، در رویکرد تحلیل انتقادی لاکلو و موف از اهمیت بسیاری برخوردارند. در این رویکرد، نشانه‌های گوناگون موجود مانند میخانه، مسجد، زاهد و رند «عنصر» نامیده می‌شوند و با تمام معانی احتمالی خود در حوزه‌ای به نام میدان گفتمان یا گفتمان‌گونگی به سر می‌برند. در شرایط خاص اجتماعی، عناصر از میدان گفتمان فراخوانده می‌شوند. دفع تمام معانی غیرمرتبط عناصر و جذب معانی مورد نظر آن‌ها به مهم‌ترین نشانه، یعنی دال مرکزی یا گره‌گاه، به شکل‌گیری گفتمان می‌انجامد و پس از ایجاد گفتمان، نشانه‌هایی که به دال مرکزی پیوسته و گفتمان را شکل داده‌اند، وقته یا بُعد خوانده می‌شوند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۴: ۵۷). در نمونه‌های مورد نظر مشاهده می‌شود که نشانه رند دال مرکزی گفتمان محبوب حافظ است. با حذف معانی قبلی و قدیمی رند، خرابات، میخانه و... از دامنه معانی آن‌ها و حفظ و مفصل‌بندی معانی خاص‌شان که با ایدئولوژی حافظ هم‌خوانی دارد، هویتی جدید به آن‌ها داده می‌شود و شکل‌گیری گفتمانی با ثبات نسبی آغاز می‌گردد که هرآن ممکن است در

جدال با سایر گفتمان‌ها، از جمله گفتمان زاهدانه با دال مرکزی زاهد و شیخ، دچار ساختارشکنی شود و وقته‌های خود را ازدست بدهد.

واژه رند در زمان پیش از حافظ و حتی تا روزگار خود او معنایی نامطلوب داشته و در مفهوم انسان‌های سفله، اراذل و اوباش به کار می‌رفته است (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۴). این واژه در گذر زمان در شعر سنایی، خاقانی و دیگران نشوونما یافت تا حافظ با بخشیدن هویتی جدید، آن را به نقطه مرکزی گفتمان اصلی خویش بدل کرد. شناخت وضعیت رند و فهم اینکه این گفتمان در چه شرایط تاریخی و اجتماعی به وجود آمده و پرورش یافته، می‌تواند تصویری روشن‌تر از گفتمان مورد علاقه حافظ به دست دهد. حافظ در دوره‌ای گفتمان خود را حول دال مرکزی رند شکل داده که ایران در حداصل افول قدرت سلطان ابوسعید، آخرین پادشاه سلسله ایلخانی، و استیلای تیمور گورکان، در یکی از دشوارترین شرایط به سر می‌برد و از جنبه‌های مختلف دچار هرج و مرج و معضلات عجیبی بود (راوندی، ۱۳۸۲: ۲ / ۳۴۸). در این روزگار، اوضاع نابسامان نهادهای حکومتی از یک طرف و فساد نهادهای طریقتی و شریعتی و مشارکین آن‌ها از قبیل شیخ و زاهد از طرف دیگر (خرمشاهی، ۱۳۸۲: ۲۴۶) چنان وضع وخیمی را پدید آورده بود که ریا و دروغ در تمامی شئون زندگی مردم نفوذ کرده و گمراهی اغلب مردم بدیهی‌ترین نتیجه این اتفاق تلخ محسوب می‌شد. در چنین شرایطی که هر دسته حقیقت را به میل خود معرفی می‌کرد، حافظ نماد رند را نشانه‌ای معرفی کرد که به سبب هویت خاصی که به آن بخشیده شده بود، می‌توانست وظیفه مبارزه با بسیاری از نهادهای فاسد را برعهده گیرد.

با توجه به اینکه مفصل‌بندی‌ها و تشکیل گفتمان‌های رندانه و زاهدانه و در نهایت حیات آن‌ها به قدرتی بستگی دارد که هرکدام می‌توانند از طریق پراکتیس زبانی و اجتماعی برای خود کسب کنند، همواره جدالی دائمی در کسب قدرت برای خود و تضعیف گروه مخالف در دستور کار آن‌ها قرار دارد و گفتمان‌ها با برجسته‌سازی و

حاشیه‌رانی سعی می‌کنند به معرفی ارزش‌های گروه خودی و ضد ارزش‌های گروه مقابل بپردازند و با کاهش دادن محبوبیت و ساختارشکنی گفتمان‌های رقیب، فضای اثرگذاری را برای خود باز کنند.

۲-۲-۲. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی

گزاره‌های موجود در بخش سوم که عمیق‌ترین گزاره‌های جبرگرایانه شعر حافظ هستند، به دلایل پیش گفته نمی‌توانند کارکرد موفقی در توجیه مجبوربودگی انسان و حتی - چنان‌که برخی قائل‌اند - در توجیه تعاملات رندانه او داشته باشند؛ زیرا به همان سادگی که حافظ می‌تواند رفتار رندانه خود را به جبر نسبت دهد، زاهد نیز می‌تواند با همین استدلال رفتارهایش را توجیه کند. در گزاره‌های مذکور می‌توان جبر را وسیله‌ای دانست که حافظ آن را برای ایجاد یک بازی زبانی به کار گرفته و از طریق آن، هدف عمیق‌تری را در حوزه پرکتیس اجتماعی دنبال کرده است.

در این فرایند ایدئولوژیکی، حافظ ذهنیت سوژه‌ها و جامعه را به شکل دوقطبی سامان داده و براساس همین ذهنیت دوگانه، تمام پدیده‌ها و رفتارهای شایست و ناشایست را در قالب دوگانه «ما» و «آنها» ریخته است. این دوگانه به شکل برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، گروه خودی را واجد همه صفات نیکو و گروه غیرخودی را دارای تمام صفات نکوهیده می‌داند. صفات گروه خود را برجسته می‌کند و صفات گروه غیر را به حاشیه می‌راند و با ساختارشکنی از تک‌تک مفصل‌بندی‌های مهم گفتمان رقیب و جدا کردن وقته‌های موجود، ثبات آن گفتمان را به هم می‌ریزد تا گفتمان خود را جایگزین آن سازد.

نقش دیگری که این فرایند ایفا می‌کند، هویت‌سازی است. شخص حافظ در جایگاه سوژه و گفتمان رندی در مقام ساختار فکری گروهی ویژه از یک طرف و زاهد و گفتمان زهد از طرف دیگر، برای یافتن هویت خود به همدیگر به‌مثابه غیر و دشمن

نیاز دارند و با ایجاد مرزبندی‌هایی، هویتشان را تعریف و تحدید می‌کنند. این فرایند در اغلب اندیشه‌ها و گروه‌های ایدئولوژیکی به‌چشم می‌خورد. کمتر جامعه‌ای را می‌توان تصور کرد که در آن فقط یک گفتمان یا یک نوع جهان‌بینی حاکم باشد و یا بتواند بدون داشتن یا ساختن گروه غیر و دشمن، برای خود هویت کاملی را تعریف کند. حتی گاهی یک گفتمان برای یافتن هویت جدید، از مجموعه‌ای از غیرها و دشمن‌های مشترک استفاده می‌کند؛ مثلاً حافظ وقتی گفتمان‌های شریعتی و طریقتی را مورد انتقادهای مکرر قرار می‌دهد، خود را به‌عنوان چیزی که «آنها» نیست می‌شناساند و برای خویش هویتی تازه تعریف می‌کند. چنان‌که گفتمان‌های مذکور نیز در طول تاریخ برای هویت‌یابی همین کار را انجام داده و صف‌بندی‌هایی میان خود و دیگران شکل داده و به‌صورت نرم‌افزاری یا سخت‌افزاری به جدال ایدئولوژیکی با آنها پرداخته‌اند. از این رو می‌توان گفت یک گفتمان قادر نیست به‌تنهایی پرکتیس اجتماعی را ساختار بندی کند و برای تحقق امر اجتماعی همیشه وجود گفتمان‌های متعارض ضروری است.

۲-۲-۳. ایدئولوژی و پرکتیس اجتماعی

برخلاف برداشت‌های سطحی از شعر حافظ، رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان نشان می‌دهد هیچ متنی وجود ندارد که خبر صرف باشد. به‌خصوص در متونی که رویکردهای سیاسی، اجتماعی و انتقادی دارند، ایدئولوژی چنان سایه خود را بر متون می‌گستراند که فقط با صرف دقت زیاد می‌توان جهت‌گیری‌های خاص آن را شناخت و با ابهام‌زدایی از آن دسته از فرایندهایی که در تولید و مصرف متن دخالت دارند، عملکرد ایدئولوژیک زبان را تشخیص داد (آفاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۲۳).

در گزاره‌های جبرگرایانه - چنان‌که گفته شد - ظاهراً با مفاهیمی روبه‌رویم که حافظ با استفاده از آنها مسئولیت رفتارهای خاص را از خود سلب می‌کند؛ اما

در صورت تشخیص ساختار ایدئولوژیکی کلام او، خواهیم دید، برخلاف آنچه ظاهر متن می‌رساند، حافظ قصدی بس عمیق‌تر دارد. او تلاش می‌کند از زبان به‌عنوان گونه‌ای پویا از پرکتیس اجتماعی (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۴: ۱۶۴) استفاده کند و هویت‌ها و روابط اجتماعی را به‌صورتی شکل دهد که افکار او وجود عینی یابند.

برخی از نحله‌های فکری مقوله‌هایی مانند اقتصاد و مقوله‌های مادی دیگر را زیربنای تغییردهندهٔ روبناهایی مانند فرهنگ می‌دانند و برای مطالعهٔ عمل اجتماعی از ابزاری غیر از پرکتیس زبانی کمک می‌گیرند و معتقدند بسیاری از جنبه‌های جهان اجتماعی با منطقی متفاوت با منطق گفتمان‌ها عمل می‌کنند؛ اما همان‌گونه که بعضی از دیگر رویکردها زبان را به‌مثابهٔ کنش اجتماعی می‌دانند و به وجود رابطهٔ دیالکتیکی در میان ساختارهای خرد گفتمان (ویژگی‌های زبان‌شناختی) و ساختارهای کلان جامعه (ایدئولوژی و ساختار اجتماعی) معتقدند (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۵۰)، لاکلو و موف نیز باور دارند در جهان هیچ‌چیزی به‌غیر از گفتمان و فهم گفتمانی وجود ندارد. البته این سخن بدان معنا نیست که همهٔ موارد عینی به وجود زبانی کاهش یابد و وجود واقعیت‌های فیزیکی و اجتماعی انکار شود؛ بلکه باور بر این است که همهٔ پدیده‌ها و چیزها وجود واقعی دارند، اما فهم آن‌ها با وساطت نظام‌های معنایی در قالب‌های گفتمانی ممکن می‌شود (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۴: ۷۰). از اینجاست که پرکتیس زبانی با پرکتیس اجتماعی گره می‌خورد و ایجاد تغییر در جهان خارج به شکل‌گیری گفتمان‌های زبانی مناسب منوط می‌شود.

با این وصف، می‌توان گفت حافظ با ایجاد جدال میان زاهد و رند و معرفی هویت آن‌ها براساس دیدگاه خویش، گفتمانی را شکل داده که می‌تواند فهمی جدید از تعاملات انسان با خویشتن و جهان اطراف را بسازد و ایدئولوژی خاصی را ترویج دهد. این ایدئولوژی وظیفه دارد درمقابل ایدئولوژی‌های دیگر از جمله ایدئولوژی نهادهای شریعتی و طریقتی که جهان را از دید منافع حاکمانی مانند امیر مبارزالدین و

شیوخ فاسد و ریاکار روایت می‌کنند، ایستادگی کند و قدرت آن‌ها را در تولید دانشی که حقیقت اجتماعی و درنهایت تعریف نیک و بد و صدق و کذب را می‌سازد، محدود کند؛ زیرا هر گروه که بتواند قدرت کافی را به‌دست آورد، امکان گسترده‌تر شدن هژمونی خود را می‌یابد و می‌تواند حقایق را به‌دلخواه خود ترسیم کند.

۴-۲-۲. قدرت و هژمونی

اگرچه قدرت در ذهن برخی همواره با قدرت نظامی یا عنصری نامطلوب نمود می‌یابد، انواع مختلفی دارد؛ از جمله قدرت سخت‌افزاری که حکومت سیاسی و نظامی به افراد می‌دهد، قدرت نرم‌افزاری که گفتمان آموزشی به معلم کلاس می‌دهد و قدرتی که گفتمان اجتماعی به پدر خانواده می‌بخشد (یارمحمدی، ۱۳۹۳: ۱۱). دو گفتمان مطرح در گزاره‌های جبرگرایانه حافظ، یعنی گفتمان‌های شریعتی و طریقتی، از قرن‌ها قبل هرکدام با کسب قدرت از ابزار و رسانه‌های در اختیارشان، به‌خصوص سوءاستفاده از قدرت‌های مختلف حاکم که گاه به قدرت نرم این گفتمان‌ها نیاز پیدا می‌کردند، جدالی سخت را آغاز کرده بودند و با توجه به اینکه در هر زمان قدرت در دست کدام‌یک باشد، توفیقاتی حاصل می‌کردند.

در قرن هشتم با عنایت به شرایط ویژه‌ای که در منطقه فارس حکم‌فرما بود، فسادهای سیاسی و اجتماعی موجود این دو نهاد مقدس را فراگرفت (خرمشاهی، ۱۳۸۲: ۲۴۶). ضمن فراگیر شدن فساد و رشد زیاده‌خواهی در وجود این نهادها، اختلافات این دو نهاد به‌واسطه منافع مشترکشان تاحدودی از میان رفت و هر دو با تجمع قدرت نرم‌افزاری خود و جذب دوباره قدرت سخت‌افزاری حکومت، به‌خصوص در دوران امیر مبارزالدین به گسترش دامنه نفوذ خود پرداختند. حافظ در چنین شرایطی برای بسط حقیقت از دیدگاه خود و گسترده‌تر شدن هژمونی آن از طریق رسانه شعر، بیشترین تلاش را صرف بسط جایگاه گفتمان رندی کرده است و این قدرت

پرکتیس زبانی حافظ است که باعث شده گفتمان رندی، با وجود رقبایی سرسخت، قرن‌ها به حیات خود ادامه دهد و در زمان‌های گوناگون، حتی روزگار ما، هژمونی قابل توجهی داشته باشد.

هژمونی سلطه‌ای است که یک گفتمان بدون استفاده از ابزار خشونت بر گروهی دیگر پیدا می‌کند. گفتمان وقتی می‌تواند هژمونی را در جامعه به وجود آورد که به افراد ثابت کند منافع او در راستای منافع همه گروه‌های تحت سلطه است. در این حالت، تک‌تک افراد ضمن اینکه باور می‌کنند در منفعت مورد نظر شریک هستند، به این باور نیز می‌رسند که این انتخاب خاص، یعنی همراه شدن با گفتمان مورد نظر، بدون هیچ‌گونه اجبار و فقط با اراده خودشان صوت پذیرفته است (سلطانی، ۱۳۹۶: ۸۲).

چنان‌که مشاهده می‌شود، حافظ در رسانه شعر و با معرفی و تقویت شکل تازه‌ای از گفتمان رندی، نظام معنایی و فهم جدیدی را در ذهن مردم حاکم کرده و با ساختارشکنی از مفصل‌بندی دال‌های گفتمان‌های رقیب که در اغلب زمان‌ها جزو قدرتمندترین نهادها در جامعه ایران بوده‌اند، توانسته سلطه آن‌ها را متزلزل و هژمونی خود را مسلط کند.

۳. نتیجه

زبان به‌خصوص در متون چندصدایی و آثار شعرای خلاق که به دنبال گریز از هنجارهای زبان معیار زمان خویش هستند، چنان‌که از ظاهر آن برمی‌آید، واقعیت را به وضوح بازتاب نمی‌دهد. از این رو برای راه یافتن به دنیای متن و فهم سخن شاعری مانند حافظ نمی‌توان صرفاً به آنچه در ظاهر امر از شعر او برمی‌آید، اکتفا کرد و ناچار باید در وجوه پنهان آن دقتی بیشتر مبذول نمود و با شناخت و تحلیل نشانه‌های گفتمان‌مدار، به آنچه متن می‌گوید و گاه نمی‌گوید و در پی پنهان کردن آن است، نزدیک‌تر شد.

با این پیش‌فرض می‌توان گفت حافظ در گزاره‌هایی که در ظاهر امر مفهوم مجبوربودگی انسان را بیان می‌کنند، با زمینه‌سازی‌های مختلف تلاش کرده اهداف انتقادی و اصلاحی عمیق‌تری را دنبال کند. چنان‌که از متن مقاله برمی‌آید، حافظ وقتی در متن دو گفتمان عاشقانه و اجتماعی مفهوم مجبوربودگی انسان را می‌پرورد، به بیان باور عامه می‌گراید و علت اصلی ناکامی‌های خود را بخت و اقبال و گردش آسمان می‌داند. اما هنگامی که مسئله اعتقادات و باورهای بنیادین به‌میان می‌آید، نوع تعامل با کلام را تغییر می‌دهد و از این موضوع به نفع ایجاد زمینه‌ای برای بیان مهم‌ترین دغدغه خود، یعنی مبارزه با معضلات اجتماعی، استفاده می‌کند.

حافظ در این بخش اگرچه ظاهراً از جبر سخن می‌گوید، با دقت‌ورزی می‌توان دریافت که غرض او دراصل برساختن گفتمان رندی و ایجاد تقابل میان این گفتمان و گفتمان زهد است. او در عرصه این رویارویی با برجسته‌سازی گفتمان خودی و حاشیه‌رانی گروه مقابل، سعی می‌کند ایدئولوژی محبوب خود را بسط دهد و فضای هژمونیک جامعه را که با استفاده از قدرت‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در اختیار گروه رقیب قرار گرفته، به نفع ایدئولوژی خویش عوض کند تا درنهایت گفتمان خود را به گفتمان مسلط روزگار تبدیل نماید.

منابع

- آفاگل‌زاده، فردوس (۱۳۹۲). فرهنگ توصیفی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی. تهران: علمی.
- _____ (۱۳۹۴). تحلیل گفتمان انتقادی. ج ۳. تهران: علمی و فرهنگی و دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم.
- بهرام‌پور، شعبانعلی (۱۳۷۹). گفتمان و تحلیل گفتمان (مجموعه مقالات). به‌اهتمام محمدرضا تاجیک. تهران: فرهنگ گفتمان.
- پالتریچ، برایان (۱۳۹۶). درآمدی بر تحلیل گفتمان. مترجم طاهره همتی. تهران: نویسه پاریسی.

- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). دیوان. به‌کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۶۷). حافظ‌نامه. ج ۲. چ ۲. تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
- _____ (۱۳۶۸). چهارده روایت. چ ۲. تهران: کتاب پرواز.
- _____ (۱۳۸۲). حافظ حافظه‌ی ماست. تهران: قطره.
- دادبه، اصغر (۱۳۷۷). «جبرگرایی حافظ باور یا ابزار» در سالنامه حافظ‌پژوهی. دفتر ۱. صص ۲۲-۴۴.
- دشتی، علی (۱۳۵۲). کاخ ابداع. چ ۳. تهران: جاویدان.
- دشتی، مهدی (۱۳۹۲). «حافظ و مقوله جبر و اختیار». مجله متن‌شناسی ادب فارسی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. س ۴۹. دوره جدید. س ۵. ش ۲. صص ۳۹-۶۶.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). تاریخ اجتماعی ایران. ج ۳. چ ۲. تهران: نگاه.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۶). «غزل حافظ، عرصه تقابل دو گفتمان» در سالنامه حافظ‌پژوهی. دفتر ۱۰. صص ۱۰۵-۱۱۲.
- _____ (۱۳۹۳). «تحلیل انتقادی گفتمان 'مقامات' مشایخ صوفیه». کهن‌نامه ادب فارسی. ۵. ش ۴ (۱۴). صص ۷۳-۹۷.
- سلطانی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۹۶). سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران. چ ۵. تهران: نشر نی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۳). موسیقی شعر. چ ۴. تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸). یادداشت‌های حافظ. تهران: نشر علم.
- طهماسبی، فرهاد (۱۳۹۱). «جامعه‌شناسی غزل حافظ با تکیه بر شیوه تحلیل گفتمان انتقادی». فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی. ۴. ش ۱۳. صص ۹-۴۱.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان. گروه مترجمان. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- مشهدی‌نوش‌آبادی، محمد (۱۳۹۰). «نسبت حافظ با مجبره و اشاعره». فصلنامه زبان و ادبیات فارسی. ش ۲۳. صص ۱۲۳-۱۳۵.

- میلز، سارا (۱۳۹۲). *گفتمان*. ترجمه فتاح محمدی. ج ۳. زنجان: نشر هزاره سوم.
- هلیدی، مایکل و رقیه حسن (۱۳۹۳). *زبان، بافت و متن*. ترجمه محسن نوبخت. تهران: سیاهرود.
- یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۹۳). *درآمدی به گفتمان‌شناسی*. ج ۲. تهران: هرمس.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس (۱۳۹۴). *نظریه و روش در تحلیل انتقادی گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی. ج ۵. تهران: نشر نی.
- Aghagolzade, F. (2014). *Farhang-e Tousifi-ye Tahlil-e Gogtemān va Kārbordshenasi*. Tehran: Elmi. [in Persian]
- _____ (2016). *Tahlil-e Gogtemān-e Enteqādi*. 3rd Ed. Tehran: Elmi Farhangi va Faculty of Humanities, Tarbiat Moallem Uni. [in Persian]
- Bahrapur, Sh. (2001). *Gogtemān va Tahlil-e Gogtemān*. By M.R. Tājik. Tehran: Farhang-e Gogtemān. [in Persian]
- Paltrich, B. (2017). *Darāmadi bar Tahlil-e Gogtemān*. T. Hemmati (Trans.). Tehran: Nevise-ye Pārsi. [in Persian]
- Hafez, Sh. (2009). *Divān*. Kh. Khatib Rahbar (Ed.). Tehran: Safialishāh. [in Persian]
- Khorramshahi, B. (1989). *Hāfeznāme*. Vol. 1-2. 2nd Ed. Tehran: Elmi o Farhangi & Soroush. [in Persian]
- _____ (1990). *Chahārdah Revayat*. 2nd Ed. Tehran: Ketāb-e Parvāz. [in Persian]
- _____ (2004). *Hāfez Hāfeze-ye Tārikhi-ye Mā*. Tehran: Qatre. [in Persian]
- Dadbeh, A. (1999). "Jabrgarāi-ye Hafez: bāvar ya 'abzar" in *Sālnāme-ye Hafezpazhuhi*. Vol. 1. pp. 22-24. [in Persian]
- Dashti, A. (1974). *Kākh-e 'ebda'*. 3rd Ed. Tehran: Jāvidān. [in Persian]
- Dashti, M. (2014). "Hafez va Maqule-ye Jabr o Ekhtiyar". *Majalle-ye Matnshenasi-ye 'Adab-e fārsi. Faculty of Literature and Humanities*. Isfahan Uni. No. 2. pp. 39-66. [in Persian]
- Ravandi, M. (2004). *Tarikh-e Ejtema'i-ye Iran*. Vol. 3. 2nd Ed. Tehran: Negāh. [in Persian]
- Sojudi, F. (2008). "Ghazal-e Hafez, 'Arse-ye Taqabol-e Do Gogtemān" in *Sālnāme-ye Hafezpazhuhi*. Vol. 10. pp. 105-112. [in Persian]
- _____ (2015). "Tahlil-e Enteqādi-e Gogtemān-e 'maqāmāt' mashayekh-e sufiye". *Kohanname-ye 'Adab-e Fārsi*. No. 14. pp. 73-97. [in Persian]

- Soltani, S.A.A. (2018). *Sāz o Kārhay-e Jaryān-e Qodrat dar Jomhuri-ye Eslami-ye Iran*. 5th Ed. Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Shafi'I Kadkani, M.R. (1995). *Musiqi-e she'r*. 4th Ed. Tehran: Āgāh. [in Persian]
- Shamisa, S. (2010). *Yāddāshthāy-e Hafez*. Tehran: Elm Publication. [in Persian]
- Tahmasbi, F. (2013). "Jāme'e Shenasi-e Ghazal-e Hafez ba Takye bar Shiveye Tahlil-e Goftemān-e Enteqadi". *Zaban va Adabiyat-e Farsi*. No. 13. pp. 9-41. [in Persian]
- Farclough, N. (2001). *Tahlil-e Enteqādi-e Goftemān*. Trans. Group. Tehran: Markaz-e Motāle'āt va Tahqiqāt-e Rasanehā. [in Persian]
- Mashhadi Nushabadi, M. (2012). "Nesbate Hafez ba Mojabbere va Asha'ere". *Fashnāme ye Zabān va 'Adabiyate Fārsi*. No. 23. Winter. pp. 123-35. [in Persian]
- Mills, S. (2014). *Goftemān*. Fattah Mohammadi (Trans.). 3rd Ed. Zanjān: Nashr-e Hezare-ye Sevom. [in Persian]
- Holliday, M. & R. Hassan (2015). *Zabān, Bāft va Matn*. Mohsen Noubakht (Trans.). Tehran: Siahrud. [in Persian]
- Yarmohammadi, L. (2015). *Darāmadi be Goftemānshenasi*. 2nd d. Tehran: Hermes. [in Persian]
- Jurgensen, M. & P. Louise (2016). *Nazariye va Ravesh dar Tahlil-e Enteqādi-e Goftemān*. H. Jalili (Trans.). 5th Ed. Tehran: Ney Publication. [in Persian]

Investigating Determinism in Hafiz Poetry: Applying Laclau and Mouffe's Theory

Seyyed Hossein Jafari¹ Saeed Zohrevand^{*2} Ali Heidari³

1. PhD student of Persian Language and Literature, Lorestan University
2. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University
3. Full Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University

Received: 30/06/2019

Accepted: 24/02/2020

Abstract

The concept of determinism has been studied in Hafiz poetry by many scholars. Some considered determinism, like many other concepts, as a means for literary creation, some viewed it as a justification for astute utterances, while others regarded it as the outcome of Hafiz' own deterministic views. Though the first two accounts seem accurate, the third one seems imprecise. His literary creation style and worldview, indicative of his free will and open-mindedness, which was manifested in his poems, coupled with the inherent paradox between determinism and reformism, makes it hard to presuppose a relation between determinism and Hafiz' worldview.

By employing an academic and methodological approach, while recognizing different interpretations, one can gain an understanding, which is closely related to Hafiz' worldview, of deterministic propositions in his poetry. Following this approach, one should refrain from forming arguments on the basis of single verses. Therefore, the current paper has attempted to analyze deterministic propositions in Hafiz poems by applying Ernesto Laclau and Chantal Mouffe theory. Moreover, based on CDA's presuppositions, language plays a major role in forming understandings and its means is not always clear. Hence, the paper was aimed at indicating that Hafiz' use of deterministic propositions can be interpreted not as an indication of his worldview but as a method and medium to expand the discourse of astuteness and, at the same time, to undermine the hegemony of ascetic discourse, which had dominated the cultural atmosphere of Iran for centuries.

Keywords: critical discourse analysis (CDA), determinism, discourse of astuteness, Hafiz.

* Corresponding Author's E-mail: zohrevand46z@gmail.com